

بررسی صدق از دیدگاه قرآن



دکتر محمدحسین پرومند، دکتر امیر جوادی و مهرداد عباسی

مقدمه

«صدق» و مفاهیم مرتبط با آن از مباحث اصلی علم اخلاق به شمار می‌آیند که اهمیت و جایگاه آن در سلوک فردی و روابط اجتماعی بر هیچ کسی پوشیده نیست. صدق در لسان قرآن، از دو زاویه قابل بررسی است. از این‌رو، این مقاله نیز به دو بخش اصلی تقسیم گردیده است: در بخش اول، صدق خبر، مستقل از نیت و هدف گوینده آن مطرح است که این معنی از صدق، قابل انطباق با مفهوم راستگویی و دروغگویی و نیز ارزش‌گذاری صحیح و غلط بر روی گزاره‌هاست. در این بخش، تطابق اخبار و اقوال یا امر واقع و نیز حقیقت نزد خداوند سنجیده شده، در مورد اتصاف گزاره‌ها به صدق یا کذب سخن گفته شده است.

در بخش دوم، صدق معنای رفتاری به خود می‌گیرد؛ چنان‌که به مفاهیمی نظیر ایمان، تقوا و وفای به عهد نزدیک می‌شود. به بیانی دیگر، صدق در این بخش پیش از آنکه به صدق و کذب گزاره‌ها از جهت تطابق با واقعیت بپردازد، به نیت و اهداف انسان‌ها در برخورد با یکدیگر مربوط می‌شود.

الف. قول و اخبار خداوند

قول خداوند: گفتار خداوند صادق است، اما بدیهی است که در ظاهر شباهتی بین گفتار خدا و انسان نیست؛ زیرا در مورد انسان تطابق یا عدم تطابق الفاظ و کلماتی که از دهان او خارج می‌شود، ملاک صادق یا کاذب بودن وی قرار می‌گیرد. اما مراد از قول یا گفتار خداوند، هر آن چیزی است که از جنس الفاظ و عبارات بوده، منسوب به او باشد. بنابراین، قول خداوند در دو قسمت مورد بررسی قرار می‌گیرد: اولاً، آیاتی که صدق گفتار را بدون هیچ واسطه‌ای به خداوند نسبت داده، او را صادق می‌نامد. ثانیاً، آیاتی که دال بر صدق واسطه‌های الهی، اعم از فرشتگان و کتاب‌های آسمانی است.

قول بی‌واسطه: مسئله صدق در روابط بین دو موجود به

۱. صدق خبری (تطابق با واقع)

معنای اصلی و متداول‌تر صدق در رابطه با خبر یا گفتار، قابل بررسی است. یک سخن وقتی می‌تواند صادق باشد که با واقع تطبیق کند. به عبارت دیگر، هر گاه خبری مطابق با حقیقت باشد، صادق و چنان‌چه مطابق با آن نباشد، کاذب نامیده می‌شود. این همان معیاری است که موجب اتصاف فرد به عنوان راستگو یا دروغگو در عرف رایج است.

بررسی آیات مربوط به صدق با توجه به قائل اخبار یعنی خدا و انسان‌ها صورت می‌گیرد. انسان‌ها نیز در میان خود به دو گروه پیامبران و انسان‌های عادی تقسیم می‌شوند؛ زیرا اهمیت مسئولیت خطیر گروه اول لوازمی از جمله صدق را به همراه دارد که آنان را به کلی در این زمینه از دیگران متمایز می‌سازد.

قدری اهمیت دارد که خداوند برای تأکید هر چه بیشتر بر روی تحقق نظام جزا و پاداش، خود را راستگوترین معرفی می‌کند: «اللّٰه که هیچ خدایی جز او نیست، حتماً شما را در روز قیامت، که تردیدی در آن نیست، جمع می‌کند و چه کسی از خدا راستگوتر است؟»^(۱) در این آیه، از جمع شدن همه انسان‌ها در روز قیامت با عبارت «تردیدی در آن نیست» خبر می‌دهد که هرگونه شک را از این مطلب می‌زداید. در پایان، با استقامتی که متضمن معنای انکار است،^(۲) وجود موجودی صادق‌تر از خداوند را رد می‌کند، زیرا در اخبار او هیچ‌گونه کذبی راه ندارد؛ چرا که لازمه آن نقص، و این امر بر خداوند محال است.^(۳)

قول باواسطه: وحی راه ارتباط میان خداوند و انسان‌هاست که در آیات متعددی به صدق و حقیقت آن اشاره شده است. اساساً وحی به علت صدور از جانب حق مطلق، از جنس حق و حقیقت است. چنان‌که آیات و معجزاتی که پیامبران به عنوان صدق ادعای خود ارائه کرده‌اند، حق نامیده شده است: «وقتی حق از جانب ما برای آن‌ها آمد گفتند: این سحری آشکار است.»^(۴) ملائکه نیز مأموران و کارگزاران خداوند هستند که در بسیاری از موارد سنت و اراده الهی از طریق آنان در عالم جاری می‌گردد: «و بر آن‌ها فرشتگان سخت دلی هستند که از اوامر خداوند سرپیچی نمی‌کنند و به هر چه امر می‌شوند انجام می‌دهند.»^(۵) این آیه و نظایر آن، دلالت بر اطاعت بدون عصیان و بی‌چون و چرای ملائکه در دنیا و در آخرت دارد.^(۶)

کتاب‌های آسمانی نیز بهترین تجلی‌گفتار به حق خداوند در برابر مخلوقات است. چنان‌که آیات قرآن، که از جانب پروردگار جهانیان بر قلب مبارک رسول او نازل شده، حق است: «و آنچه از کتاب به تو وحی کردیم حق است.»^(۷) قرآن بیان حقایق عالم از دیدگاه پروردگار آن است و از وقایعی خبر می‌دهد که یا رخ داده، یا در حال انجام است، یا به وقوع خواهد پیوست.

و عده خداوند: در مورد وعده الهی نیز آیاتی وجود دارد که بیانگر حقیقت آن است.

حقیقت وعده خدا در دنیا: در جریان داستان موسی علیه السلام، که مادر به امر خدا کودک را داخل صندوق گذاشته، در آب رودخانه رها نمود، تنها امید و دل‌خوشی او به وعده پروردگار بود که خطاب به او فرمود: «ما او را به سوی تو باز می‌گردانیم.»^(۸) یعنی دنبال این عبارت، تمهیدات عمل به این وعده تشریح و در نهایت، تعلیل آن این‌گونه بیان گردید: «پس ما او را به مادرش بازگردانیم تا چشمش به دیدار موسی روشن شود و غمگین نباشد و بداند که وعده خداوند حق است.»^(۹) منظور از علم به حق بودن وعده الهی، علم از طریق مشاهده است.^(۱۰)

حق بودن وعده به قیامت: تعداد قابل توجهی از آیاتی، که عهده‌دار بیان حقیقت وعده الهی است، مرتبط با بازگشت

انسان‌ها به سوی خداوند و برپایی قیامت به عنوان مهم‌ترین وعده خداوند می‌باشد: «بازگشت همه شما به سوی اوست که وعده حق خداوند است.»^(۱۱) اما شیطان با تزئین ظواهر دنیا موجب سرگرمی و فراموشی مردم از این موضوع می‌شود: «ای مردم! وعده خداوند حق است. پس زندگانی دنیا شما را مغرور نکند و شیطان فریبنده مغرورتان نگرداند.»^(۱۲) بنابراین، تعجبی ندارد که انسان وعده حق خداوند را جدی نگیرد و گاه نسبت به حق بودن آن آگاهی نداشته باشد و حتی مدعی شود که قیامت در کار نیست و آن را افسانه‌ای ساخته و پرداخته پیشینیان بدانند.^(۱۳)

ب. اخبار و اقوال انسان‌ها

در ابتدا بررسی این نکته لازم است که آیا ملاک تعیین صادق و کاذب نزد خداوند همانند مردم است؟ آیا ممکن است سخن یک فرد با واقعیت مطابق باشد، اما او نزد خداوند کاذب محسوب گردد؟ ماجرای «افک» در سوره «نور» ضمن روشن کردن پاسخ این سوالات، زاویه نگاه به مسئله صدق و کذب را گسترده‌تر و تاحدی متفاوت می‌نماید.

آیات ابتدایی سوره «نور» از نحوه اثبات وقوع زنا در مورد زنان سخن گفته و حکم کلی الهی را در این باب، احضار چهار شاهد و شهادت آنان بر رؤیت این امر می‌داند. سپس به ماجرای افک می‌پردازد. خلاصه ماجرای افک از این قرار است که یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله متهم به اعمال منافی عفت شده، خبر آن توسط گروهی از مردم در شهر مدینه منتشر می‌گردد.^(۱۴) آنگاه قرآن موضع خود را در برابر این قضیه و افراد داخل در ماجرا را بیان می‌کند که از این رهگذر چند نکته به دست می‌آید:

۱. قرآن به صراحت افرادی را که چنین افتراهایی را متوجه همسر پیامبر خدا کرده‌اند، دروغگو می‌شمارد؛ زیرا آنان نتوانسته‌اند برای اثبات ادعای خود چهار شاهد حاضر کنند: «چرا آنان بر دعوی خود چهار شاهد نیاوردند؟ حال که شاهد نیاوردند، نزد خداوند دروغگو هستند.»^(۱۵) نکته مهم و نهفته در آیه آن است که دروغگو بودن این عده به دلیل واقع شدن یا واقع نشدن این امر در عالم خارج نیست - گرچه مطمئن باشیم که واقع نشده است - بلکه به این دلیل است که آنان صدق ادعای خود را از طریق حکم الهی، یعنی احضار چهار شاهد اثبات نموده‌اند. به عبارت دیگر، سخنی که حجت شرعی بر آن اقامه نشده باشد، نزد خدا «کذب» نامیده می‌شود و این همان معنای کذب «عندالله» است. از این رو، بر شخص مرتکب به آن حد جاری می‌شود.^(۱۶) از این رو، چنین فردی کاذب است، خواه آن امر اتفاق افتاده باشد یا خیر.^(۱۷)

۲. قرآن مؤمنان را امتی واحد می‌داند که باید به یکدیگر گمان خیر داشته باشند و نباید به مجرد شنیدن خبری در مورد

دیگران آن را باور کرده، برای همه بازگو نمایند: «آیا بهتر نبود وقتی مردان و زنان مؤمن این سخن را شنیدند، حسن ظنشان نسبت به یکدیگر بیشتر می شد و می گفتند: این افک و دروغی آشکار است؟»^(۱۸) «افک» دروغ بزرگی است که مطلب را از صورت حقیقی آن منحرف می سازد.^(۱۹) مؤمنان باید در بین خودشان با شنیدن این اتهامها، همچون فردی مطمئن و دارای یقین، خبر را دروغی بزرگ و آشکار قلمداد کنند؛^(۲۰) به گونه ای که گویی آن تهمت هرگز قابل تصور نیست: «چرا وقتی این سخن را شنیدید نگفتید که تکلم به این کلمات هرگز برای ما روا نیست. سبحان الله! این تهمتی بزرگ است.»^(۲۱) و حتی سخن گفتن در مورد آن را بر خود جایز نشمارند، چه برسد به اینکه آن را اشاعه دهند. ۳. قول بدون علم و گفتاری که بدون آگاهی از دهان خارج می گردد، منشأ بسیاری از دروغها و مشکلات ناشی از آنهاست. در ماجرای افک، مردم امری را ساده انگاشتند که نزد خدا بسیار عظیم و حایز اهمیت بود: «زیرا شما سخنان آنان را از زبان یکدیگر تلقی می کنید و چیزهایی را می گوید که نسبت به آن علمی ندارید و تصور می کنید این کار کوچک است، در حالی که نزد خدا بزرگ است.»^(۲۲)

با این نگرش به مسئله صدق و کذب، پیچیدگی ها و احیاناً تناقضات ظاهری موجود در برخی از آیات به خوبی روشن می گردد.

پیامبران: گفته شد که گفتار خداوند عین حق است که از طریق فرشتگان وحی و کتابهای آسمانی در اختیار بشر قرار می گیرد. در این میان، انسانهای ویژه و برجسته ای هستند که رسالت ابلاغ این سخنان را به مردم به عهده دارند. این گروه عظیم الشان همان انبیای الهی هستند که دین و تشریح خداوند بر پایه سخنان آنها بنا نهاده شده است. از این رو، ضمن دارا بودن بسیاری از مکارم اخلاقی در حد کمال، صادق ترین انسانها در میان مردم عصر خویش می باشند؛ زیرا کوچک ترین تغییر یا کوتاهی در امر تبلیغ دین الهی، پیام الهی ناقص به مردم خواهد رسید.

صدق پیامبران: جایگاه پیامبران در قیامت بالاتر از همه انسانها، حتی صدیقان قرار دارد: «پس آنان با کسانی هستند که خداوند به آنها انعام نموده و عبارتند از: پیامبران و صدیقان و شهیدان»^(۲۳) و تقدم ذکر آنان بر سه گروه دیگر، ضمن اشاره به ارج و قرب آنها، بیانگر فضل آنان در صداقت حتی بر صدیقان است. در صدق پیامبران همین بس که همواره با بیته با قوم خود سخن گفته اند: «و ما پیش از تو رسولانی به جانب قومشان فرستادیم که بیانات برای آنان آوردند.»^(۲۴) بیته حجت آشکار و ظاهری است که به وسیله آن، حق و باطل از یکدیگر متمایز می گردند.^(۲۵) و در این آیه منظور از بیانات، معجزات و آیات روشنی است که پیامبران برای ادعای نبوت به مردم ارائه

می نمودند تا حجت را بر آنان تمام کنند.

همچنین وصف «صدیق» برای بعضی از پیامبران از جمله ابراهیم علیه السلام به کار رفته است: «و یاد کن در کتاب، ابراهیم را که صدیق و پیامبر بود.»^(۲۶) صدیق به معنای فردی است که حق را بسیار تصدیق می کند.^(۲۷) و چون صیغه مبالغه می باشد، وصف کسی است که بسیار اهل صدق است و هیچ تناقض و تفاوتی بین قول و فعل او نیست.

از پیامبری با نام اسماعیل علیه السلام نیز با لقب «صادق الوعد» یاد شده است: «و یاد کن در کتاب، اسماعیل را که هم صادق الوعد بود و هم رسول و نبی بود.»^(۲۸) بر سر اینکه مراد از «اسماعیل» در آیه کیست، بین مفسران اختلاف است. در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: این پیامبر، غیر از اسماعیل بن ابراهیم می باشد، بلکه



پیامبری با نام اسماعیل بن حزقیل است که به سوی قومش فرستاده شد و آنها پوست سر و صورت او را کتندند. درباره وجه تسمیه او به «صادق الوعد» نیز گفته اند: او با مردی وعده ای کرد و در محل حاضر شد، اما آن مرد دچار فراموشی شد و اسماعیل مدت بسیار زیادی را تا آمدن او منتظر ماند تا که او آمد.^(۲۹)

شبیهات مربوط به کذب پیامبران: ظاهر برخی آیات قرآن به شکلی است که ممکن است برای برخی ایجاد شبهه کذب برای تنی چند از پیامبران نماید که طبیعتاً بحثهای فراوانی را ذیل این آیات، بخصوص از سوی معتقدان به عصمت انبیا به دنبال دارد.

برای مثال، قهرمان توحید و ابوالانبیاء ابراهیم علیه السلام در

مناظره‌ای با مشرکان و غیر خداپرستان زمانه، به گونه‌ای سخن گفته که گویی از دایره صدق خارج و به کذب متوسل گشته است. وی در مقابل مشرکان ستاره، ماه و خورشیدپرست، با دیدن هر یک از این اجرام، آن‌ها را رب خود خواند. (۳۰)

آیا ابراهیم علیه السلام با وجود علم به ربوبیت خداوند واحد، می‌خواسته از این طریق زوال‌پذیر بودن غیر او را به رخ مشرکان بکشاند یا اینکه واقعاً به چنین چیزی اعتقاد داشته است؟

در روایتی از معصوم علیه السلام آمده است: «ابراهیم علیه السلام به هنگام مشاهده ستاره به دنبال رب حقیقی خویش بود و هرگز به کفر نگرایید و هر کس در مورد او چنین اندیشه‌ای کند، خودش کافر است.» (۳۱) از امام رضا علیه السلام نیز نقل شده است: «هنگامی که ابراهیم علیه السلام از مخفیگاه خود خارج شد، با سه گروه از مردم زهره، ماه و خورشیدپرست روبه‌رو شد و به محض دیدن هر یک از این سه، آنان را رب خود خواند؛ اما بر سبیل انکار و استخبار، نه بر سبیل اخبار و اقرار، در واقع، ابراهیم علیه السلام از این طریق می‌خواست بطلان دین آن سه گروه را برایشان روشن سازد و به آنان بفهماند که عبودیت تنها سزاوار خالق یکتا و آفریدگار آسمان‌ها و زمین است و این همان حجتی است که خداوند به ابراهیم علیه السلام آموخت: «و این حجت ماست که به ابراهیم در مقابل قومش دادیم.» (۳۲)

بنابراین، ابراهیم علیه السلام حقیقت امر یعنی تدبیر همه امور توسط خداوند را به خوبی می‌دانست، اما در ظاهر خود را یکی از مشرکان نشان داد. وی در واقع با فرض صحت عقاید خرافی خصم، گویی از زبان او سخن گفته و فساد عقل اهل شرک را نشان داده است. این روش، بهترین راه برای جلب انصاف طرف مقابل و آماده کرده او برای شنیدن حرف حق است. (۳۳)

نمونه دیگر یوسف علیه السلام است که وقتی به عزیزی مصر رسید و برادران برای تهیه آذوقه، کنعان را به قصد مصر ترک کردند و نزد او حاضر شدند، یوسف علیه السلام برای نگه داشتن برادر مادری خود بنیامین در نزد خویش، نقشه‌ای ترتیب داد. قرآن کیفیت اجرای این نقشه را چنین بیان می‌کند: «چون بار آن قافله را مهیا ساخت، جام را در رحل برادرش نهاد. آنگاه یک نفر ندا داد: ای اهل قافله! شما دزدید. رو به مأموران کرده، گفتند: چه چیزی گم کردید؟ گفتند جام شاه گم شده است.» (۳۴) این آیات ظاهراً شامل عباراتی منافی واقعیت است که گرچه از سوی کارگزاران یوسف علیه السلام و نه خود او بیان شده، ولی تحت اشراف و دستور او بوده است.

سؤال این است که چگونه اقدام به چنین عملی را، که مستلزم افترا به عده‌ای بی‌گناه و قلب واقعیت است، می‌توان از سوی پیامبری که قرآن با عنوان «صدیق» از او یاد می‌کند، پذیرفت؟ پاسخ به این اشکال با در نظر گرفتن روایات اهل بیت علیهم السلام چنین است: منظور از نسبت دادن سرقت به برادران، سرقت یوسف علیه السلام در زمان کودکی بوده است. از این رو، نه برادران مرتکب

سرقت جام شدند و نه یوسف علیه السلام مرتکب کذب. ائمه علیهم السلام سخنان پیامبران را چند پهلوی دانسته و گفتارهای خود را نیز از این جهت شبیه آنان شمرده‌اند. در روایتی از ابوبصیر به امام صادق علیه السلام عرض شد: «گفته می‌شود شما به گونه‌ای سخن می‌گویید که گاهی کلام شما بر هفتاد وجه قابل انطباق است. امام علیه السلام در پاسخ فرمودند: ابراهیم گفت: من بیمارم، در حالی که بیمار نبود و مرتکب دروغ نشد. همو گفت: بلکه بزرگ‌ترشان این کار را کرد، در حالی که بت بزرگ این کار را نکرده بود و دروغ نگفت. یوسف علیه السلام گفت: ای کاروان! شما دزدید و به خدا سوگند نه آنان [در آن هنگام] دزدی کردند و نه یوسف علیه السلام دروغ گفت.» (۳۵)

انسان‌های عادی: اقوال صادر شده از انسان به دو نوع تقسیم می‌شود: نوع اول، سخنان و ادعاهایی است که انسان یا در مورد مسائل معنوی و غیبی مانند خدا و معاد مطرح می‌کند، یا در برابر پروردگار مطلبی را در رابطه با مسائل اخروی بیان می‌نماید. در این نوع، هیچ‌گونه ارتباطی بین شخص و محیط خارج او، یعنی انسان‌های دیگر وجود ندارد و در نتیجه، سود و زیان مترتب بر صدق و کذب عبارات، فقط متوجه خود فرد می‌باشد. نوع دوم گفته‌های اشخاص در میان جامعه انسان‌ها و در مورد امور مادی و معنوی و دنیوی می‌باشد. به طوری که صدق یا کذب آن‌ها در ارتباط‌های انسانی بسیار تأثیرگذار است.

امور معنوی:

۱. سوگند پیش از حد: برخی از افراد در امور مختلف، اعم از دین و غیردین، چه حق و چه باطل به سوگند پناه می‌برند و توجهی به صدق یا کذب امر ندارند: «و اطاعت نکن از فردی که حلاف و مهین است.» (۳۶) «حلاف» کسی است که به دلیل کم اهمیت دادن به مسئله کذب، بسیار بر باطل قسم می‌خورد و «مهین» فردی است که در رأی و تشخیص حق و باطل ضعیف است. گفته‌اند: مقصود از «مهین» کذاب و بسیار دروغ‌گوست؛ چرا که شخص معروف به کذب در بین مردم، فردی ذلیل و حقیر می‌باشد. (۳۷) و لازمه کثرت قسم در هر امر کوچک و بزرگ یا حق و باطلی، آن است که فرد هیچ‌گونه حرمتی برای آنچه که به آن قسم می‌خورد، قایل نباشد. از سویی اگر فرد قسم‌هایش را به خداوند یاد کند، عظمت او را نادیده گرفته و همین به تنهایی برای ردالت او کافی است. (۳۸)

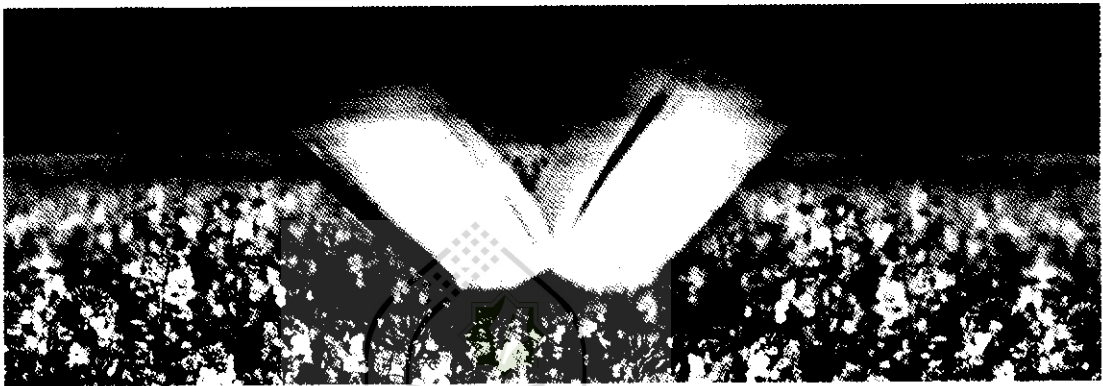
۲. کذب در اعتقادات: تعداد قابل توجهی از آیات قرآن، عهده‌دار تبیین صدق و کذب اقوال، ادعاها و عقاید انسان‌ها، به ویژه کفار و مشرکان در رابطه با مسائلی است که اعتقادات بشر در زمینه امور معنوی و ماوراءالطبیعی را تشکیل می‌دهد. این مهم به اشکال گوناگون نظیر طرح سخنان آنان و به دنبال آن، موضع‌گیری دقیق قرآن یا به صورت خطاب نهی به همراه توبیخ معتقدان به برخی عقاید صورت می‌پذیرد. دروغ بستن به خدا یکی از این

موارد است که همواره مورد مذمت شدید قرآن واقع شده و عواقب سنگینی برای آن مطرح گردیده است. فردی که مرتکب چنین دروغ پردازی می‌شود، ظالم‌ترین شخص است: «پس چه کسی ظالم‌تر است از کسی که بر خدا دروغ می‌بندد یا آیاتش را تکذیب می‌کند. خداوند بدکاران را رستگار نمی‌کند.» (۳۹)

گفتارهای کذب انسان‌ها در مورد معاد نیز نمونه دیگری است که خود به دو دسته تقسیم می‌گردد: دسته اول، افرادی که در موضع‌گیری نسبت به تحقق معاد دچار گفتار خلاف حق می‌شوند و دسته دوم، افرادی که در مورد اتفاقات قیامت نظیر تعیین جایگاه خود در آن عالم ادعاهایی دارند. نمونه گروه اول، کفاری هستند که بر عدم وقوع قسم می‌خورند: «با تأکید زیاد به خدا سوگند یاد کردند

سپس به خاطر این کارتان پشیمان شوید.» (۴۲) امام صادق علیه السلام با توجه به همین آیه، «فسوق» را به «کذب» معنی کردند. (۴۳) توقف و درنگ به محض شنیدن اخبار، امر طبیعی به نظر می‌آید که بنای عقلا و مدار عمل نیز بر آن قرار دارد. (۴۴) اگر چه طرف مقابل فاسق هم نباشد.

یکی از مصادیق جالب در این زمینه، نحوه برخورد سلیمان علیه السلام با یکی از کارگزارانش یعنی هدهد می‌باشد. وقتی سلیمان علیه السلام به لشکریان خود نظر انداخت و هدهد را در بین آنها ندید، تهدید کرد که چنانچه او باز گردد، از سه حال خارج نیست: «یا به شدت او را مجازات خواهیم کرد، یا او را از بین خواهیم برد، مگر اینکه [در حالت سوم] دلیلی قانع‌کننده برای غیبت خود



که هرگز کسی را که بمیرد زنده نخواهد کرد. بله البته قیامت وعده حق خداست ولیکن بیشتر مردم نمی‌دانند. تا آنچه را که در آن اختلاف داشتند روشن کند و تا اینکه کافران بدانند که دروغگو بودند.» (۴۰) و نمونه گروه دوم، افرادی از یهود و نصارا هستند که مدعی بودند از اولیا و مقربان درگاه الهی هستند. اما هدف غایی آنان از طرح چنین دعاوی باطلی، اثبات برخوردارگی از جایگاهی خوب در آخرت و دخول در بهشت و عذاب نشدن در جهنم بوده است: «و یهود و نصارا گفتند: ما پسران خدا و دوستان او هستیم. بگو پس چرا شما را به خاطر گناهانتان عذاب می‌کند؟ بلکه شما بشری هستید.» (۴۱)

امور مادی:

۱. موضع‌گیری در برابر خبرهای دیگران: صدق و کذب اخبار و اقوالی که از منابع گوناگون به گوش انسان می‌رسد، اهمیت بسزایی در اتخاذ تصمیمات در زندگی عادی و روزمره انسان‌ها دارد. چه بسا با یک سخن کذب، فردی بی‌گناه سال‌ها در زندان بماند. یا حتی به قتل برسد، یا اینکه در میان مردم بی‌آبرو گردد. قرآن مجید برای پیشگیری از چنین پیشامدهایی راه‌حلی‌هایی دارد. مثلاً برای تشخیص خیر صدق از کذب به هنگام صدور آن از سوی شخص فاسق، می‌فرماید: «ای مؤمنان! اگر فاسقی خبری برای شما آورد تحقیق کنید. مبادا ندانسته رنجی به عده‌ای برسانید و

بیاورد.» (۴۵) این پرنده، پس از مدتی به حضور سلیمان علیه السلام رسید و دلیل غیبتش را رفتن به سرزمین سبأ و جریانات آنجا بیان کرد، سلیمان علیه السلام پس از شنیدن تمام حرف‌های او، هر چند که از مجازات و ذبح او صرف‌نظر کرد، اما در پاسخ فرمود: «دقت می‌کنم که آیا راست گفتی یا از دروغگویان بودی.» (۴۶) به عبارت دیگر، قبول صدق اخبار او در مورد غیبت و دیدارش از قوم سبأ را موکول به تحقیق و بررسی نمود؛ چرا که هدهد در موضع متهم قرار داشت. او محل خدمت خود را ترک گفته و بدون اذن سلیمان علیه السلام به سرزمین دیگر رفته بود. (۴۷)

۲. اخفای گناه، انگیزه اصلی برخی دروغ‌ها: از مهم‌ترین

انگیزه‌ها برای دروغ‌گویی، سرپوش گذاشتن بر عملی است که شخص از روی هوی و هوس انجام داده و خود نیز از زشتی فعلش آگاه است و از آنجا که نمی‌خواهد دیگران از خطای او مطلع گردند، اقدام به دروغ‌گویی می‌نماید. نمونه چنین افرادی برادران یوسف علیه السلام هستند که پس از نهادن یوسف علیه السلام در چاه، گریه کنان به حضور پدر رسیدند و با بیان عباراتی شروع به توجیه عمل خود نمودند: «و شبانه گریه کنان نزد پدر بازگشتند. گفتند: ای پدر! ما برای مسابقه رفتیم و یوسف را کنار متاع خود گذاشتیم و گرگ او را خورد و هر چند ما راست بگوییم ولی تو باور نمی‌کنی.» (۴۸) آن‌ها گریه را پیش گرفتند تا همگان مخصوصاً پدر را متقاعد سازند که

در گفته خود صادقند. سپس سخنان کذب خود را، که هدفی جز مخفی کردن عمل زشتشان نداشتند، آغاز کردند.

۲. صدق رفتاری

تطابق یا عدم تطابق گفتار یک فرد با حقیقت و در نتیجه، اطلاق وصف صادق یا کاذب به او، تنها موضوع بخشی از آیات مرتبط با صدق است؛ چرا که صدق مفهوم گسترده تری دارد، معنای صدق در اینجا، در ارتباط مستقیم با فاعل فعل و تحلیل نیست، بلکه چگونگی عملکرد اوست. بنابراین، این معنی از یک سو، در کنار مفاهیمی همچون: وفا، امانتداری، پایداری بر پیمان و اخلاص می باشد و از سوی دیگر، در تقابل با مفاهیمی نظیر: نقض عهد، خیانت، فریب و نفاق قرار می گیرد. برای فهم بهتر ارتباط موجود بین صدق و این مفاهیم باید توجه داشت که با لحاظ کردن گوینده و نیت او، سه حالت زیر قابل تصور است:

۱. گفتار یک شخص ممکن است از جهتی صدق و از جهت دیگر کذب باشد؛ زیرا صدق به معنای مطابقت گفتار شخص با درون او و با واقعیت، هر دو با هم است و چنانچه یکی از این دو شرط نقض شود، گفته به طور کامل صادق نخواهد بود، بلکه از یک نظر صدق و از نظر دیگر کذب می باشد.^(۴۹) بنابراین، ممکن است یک فرد با وجود تطابق گفته اش با حقیقت، کاذب خوانده شود، به این دلیل که چیزی را که می گوید با درونش مطابقت ندارد و تنها آن را بر زبان جاری ساخته است. بارزترین نمونه در این مورد، شهادت منافقان به رسالت پیامبر گرامی اسلام ﷺ است: «وقتی منافقان نزد تو آمدند، گفتند: شهادت می دهیم که تو رسول خدا هستی و خداوند می داند که تو رسول او هستی و خداوند شهادت می دهد که منافقان دروغ گویند.»^(۵۰)

رسالت پیامبر اکرم ﷺ امری است که سراسر قرآن آن را فریاد می زند و هیچ شک و شبهه ای در آن نیست، اما وقتی نوبت به منافقان و شهادت آن ها بر این امر فرا می رسد، خداوند پس از تأکید بر شهادت خود در مورد حقانیت رسالت ایشان از جانب خود، بر کاذب بودن منافقان شهادت می دهد. در واقع خداوند آنان را در اینکه می گویند به رسالت پیامبر ﷺ اعتقاد دارند، کاذب به شمار می آورد.^(۵۱) امام باقر علیه السلام منافقان مذکور در آیه را قومی معرفی کردند که شهادت حق دادند، در حالی که دروغگو بودند.^(۵۲)

۲. برای دستیابی به ویژگی هایی چون وفا، امانتداری و اخلاص، سخن حق گفتن و ادعایی مطابق با واقع نمودن، در ابتدای کار، شرط لازم است، اما کافی نیست. چه بسا ممکن است فردی به هنگام سوگند، در گفتار خود هم صادق به معنای اول باشد، یعنی بر مطلب حقی سوگند بخورد و هم اینکه به آن اعتقاد داشته باشد، اما به علت سختی ها و مشکلات یا وسوسه های

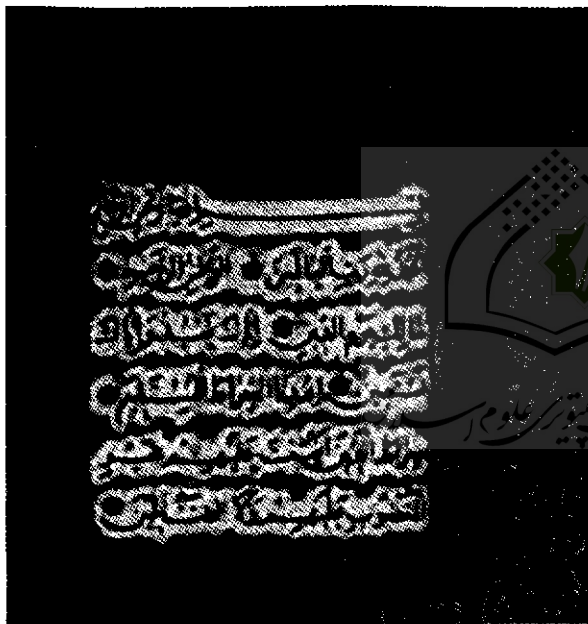
شیاطین نتواند بر سوگند یا قول خود پایدار بماند و در نتیجه، عهد خود را بشکند، یا در امانت خیانت نماید. چنین فردی نیز در عرف قرآن کاذب نامیده می شود: «آیا مردم تصور می کنند که وقتی بگویند ایمان آوردیم، رها می شوند و امتحان نمی شوند؟ ما گذشتگان آنان را امتحان کردیم تا خداوند راستگویان و دروغگویان را معلوم گرداند.»^(۵۳) انسان های مورد نظر در این آیات با منافقان تفاوت دارند؛ زیرا اهل نفاق از همان ابتدا به دروغ اظهار ایمان کرده، تنها قصد استهزاء دارند و خود نیز بر کذب و عدم ایمانشان به خدا و رسول واقفند. در حالی که، با توجه به سبب نزول آیه^(۵۴) این افراد در ابتدا بدون هیچ غرض نادرستی به زبان اظهار ایمان نموده اند و اینک باید دید آیا پس از مبتلا شدن به فتنه های دنیا باز هم بر ایمان خود باقی می مانند یا خیر؟ که در حالت اول، صادق و در حالت دوم، کاذب خواهند بود.

۳. در دو حالت قبل، با وجود صدق مخبر، به دلیل تفاوت بین گفته و اعتقاد، یا عدم توانایی بر عملی کردن ادعا، از سوی قرآن کاذب نامیده شد. اما گاهی هم خبر کاذب و غیر مطابق با واقع است و هم مخبر در نیت خود غیر صادق. به این معنی که فاعل فعل در این حالت قصد دارد امری باطل را به گونه ای جلوه دهد که دیگران آن را حق تصور کنند. نمونه بارز این قسم، فریب شیطان است. شیطان با توسل به کذب، اغواگری و تزئین اعمال، همواره در صدد گمراه کردن انسان ها برمی آید و امر را چنان مشتبه می سازد که هر انسانی به هنگام پذیرش آن، گویی به صدق او اعتقاد پیدا می کند. چنان که آمده است: «و برای آن ها قسم یاد کرد که من برای شما ناصح هستم.»^(۵۵) او بر خیرخواهی و دلسوزی خود نسبت به آدم علیه السلام و حوا سوگند یاد کرد، در حالی که ایسن سوگند تنها ابرازی برای فریب و وارونه جلوه دادن حقیقت درخت ممنوعه بود. او از طریق همین فعل غیرصادقانه، موجبات هبوط آدم علیه السلام را فراهم ساخت.

از نمونه های بارز افرادی که صدق رفتاری دارند، افرادی هستند که در این آیه معرفی شده اند: «نیکوکاری به این نیست که روی به جانب مشرق و مغرب کنی و لیکن نیکوکار کسی است که به خدا، روز قیامت، ملائکه، کتاب و پیامبران ایمان داشته باشد و مال را با وجود علاقه مندی و نیاز به آن، به خویشاوندان، یتیمان، بیچارگان، در راه ماندگان و فقیران و نیز در راه آزاد کردن بندگان انفاق نماید، و نماز به پا دارد و زکات بپردازد و نیز وفا کنندگان به عهد، هرگاه عهد ببندند و صبر کنندگان در هنگام گرسنگی و ترس و بیماری می باشند. اینان کسانی هستند که راست گفتند و همین ها متقیان هستند.»^(۵۶) آیه، ضمن بیان ویژگی های ابرار و افراد نیکوکار، آنان را صادق و متقی می خواند. به عبارت دیگر، انسانی صادق است که نیکوکار و دارای اعمال فوق باشد؛ یعنی بین گفتار و اعتقاد او با اعمالش هماهنگی کامل برقرار باشد.

حقوق وعده خدا در قبال پیامبران علیهم السلام سخن می‌گویند و گاهی در قبال مؤمنان و زمانی در ارتباط با کافران.

خداوند سرگذشت انبیای گذشته را برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بن‌گونه خلاصه می‌کند: قبل از تو نیز به پیامبران زیادی وحی شد در نهایت، وعده‌ای را که به آن‌ها داده بودیم وفا کردیم. (۶۲) منظور از وعده در اینجا، یاری دین آنان و اعتلای کلمه حق و جات آنان در برابر مشرکان است. (۶۳) قریب به همین معنی در بقره «صافات» هم بیان شده است. در این سوره، از پیامبران رگ خدا نظیر نوح، ابراهیم، اسماعیل و موسی علیهم السلام به همراه برگزیده اجمالی آنان، با تأکید بر نجات و غلبه آنان بر شمنانشان یاد شده است. پس از اتمام ذکر این عده، به عنوان معبندی و گویی نتیجه‌گیری از مطالب سوره، در انتها می‌فرماید: کلمه خداوند برای بندگان فرستاده‌اش یعنی پیامبران از پیش



عی و مسلم شده است. این کلمه خداوند عبارت است از وعده ۱. به پیامبران مبنی بر اینکه همواره از سوی خدا نصرت بشوند و فقط همان‌ها هستند که همیشه پیروزند. (۶۴)

مؤمنان نیز در جای جای قرآن مورد تکریم قرار گرفته، به سبب اعمال صالح در دنیا مستحق جزای دنیوی و اخروی دانسته شده‌اند. یکی از زیباترین نمونه‌های صدق وعده‌های الهی نسبت به مؤمنان، بازگرداندن موسی علیه السلام به مادر، با وجود موانع و مشکلات زیاد در مسیر تحقق آن بود. از آنجا که امکان داشت عاطفه مادری بر امر خداوند فایق آمده، مانع از سپردن کودک به امواج دریا گردد، پروردگار به او این گونه بشارت داد: «ما او را به سوی تو باز می‌گردانیم و از پیامبران قرار می‌دهیم.» (۶۵) از این دو وعده الهی، یعنی بازگرداندن فرزند و به نبوت رسیدن او، اولی در فاصله‌ای بسیار نزدیک، در حالی که موسی علیه السلام در سلامت کامل

اعتماد داشته باشد. تحقق این منوط به رعایت دو اصل مهم است: ۱. پایداری بر وعده و پیمان: فرد صادق قبل از هر چیز باید به آنچه می‌گوید وفادار باشد و ادعای خود را در عمل به اثبات رساند، اگر مدعی ایمان به خدا باشد، لوازم آن را بپذیرد. چنانچه عهدی بست، به آن وفا کند، در امانت خیانت ننماید، در میان مردم نیز به پیمان‌ها و سوگندهای خود مقید بوده، هرگز عهدشکنی نکند.

وفای به عهد و صدق وعده خداوند: گفته شد که خداوند معیار سنجش حق است. در زمینه صدق وعده و وفاداری نیز او خود همان‌گونه است که از انسان‌ها می‌خواهد که باشند. گاهی آیات از

به سر می‌برد، به وقوع پیوست. (۶۶) و دومی سال‌ها بعد یا بعثت او محقق گردید.

وعدۀ خداوند به اهل کفر، چیزی جز ذلت و مصیبت در دنیا و عذاب در آخرت نیست. همان آیاتی که نشان‌دهندۀ تحقق وعدۀ خداوند نسبت به مؤمنان است، خود به خود، بیانگر تحقق وعدۀ الهی نسبت به کافران نیز می‌باشد؛ زیرا جنگ بین مؤمنان و کافران سکه‌ای دوروست که یک روی آن، تحقق وعدۀ الهی برای مؤمنان و پیروزی آنان و روی دیگر آن، تحقق وعدۀ الهی در مورد کافران و شکست آنان است.

وفای به عهد انفسان‌ها: وفای به عهد انسان عبارت است از اینکه چنانچه ادعایی نمود، آن را عملی سازد و اگر بر سر انجام کاری با دیگری پیمان بست، تا پایان بر سر عهد خود ایستاده، آن را به انجام رساند. بنابراین، این موضوع از دو جنبه قابل بررسی است: اولاً، وفای به عهد انسان در برابر خدا و رسول در مورد بندگی و اطاعت؛ ثانیاً، در برابر انسان‌های دیگر در مورد امور دنیوی و پیمان‌های رایج بین مردم. گفتنی است تصدیق و تکذیب گفته‌شخص، به هنگام بستن عهد و پیمان معنایی ندارد و نحوه‌عملکرد افراد است که می‌تواند بهترین ملاک برای تعیین صدق افراد در عمل محسوب شود.

یکی از صحنه‌هایی که این مفهوم را در ارتباط با خداوند ملموس‌تر می‌گرداند، صحنۀ گرفتار شدن انسان در میان امواج سهمگین دریاست. گروهی از مردم به هنگام مصیبت و آنجا که یقین به هلاک خود پیدا می‌کنند، خدا را به خلاف گذشته، مخلصانه می‌خوانند و از او تقاضای کمک نموده، خطاب به او چنین می‌گویند: «اگر ما از این واقعه نجات یابیم از شاکران خواهیم بود.» (۶۷) یعنی آنان به سرکشی و ظلم در زمین پرداخته، عهد خود را با خدا فراموش می‌کنند.

هماهنگی ظاهر و باطن

معیار دوم در تعیین صادق یا کاذب بودن شخص، آن است که در رفتار با دیگران به گونه‌ای عمل کند که تفاوتی بین قول او در ظاهر و اعتقادش در باطن وجود نداشته باشد. به عبارت دیگر، سعی در کتمان درون خود نکند. بررسی حالات منافقان بهترین راه برای درک این جنبه از مفهوم صدق می‌باشد. ضمن اینکه تقابل بین صادقان و منافقان تأییدی برای این مدعاست: «تا اینکه خداوند صادقان را به خاطر صدقشان پاداش دهد و منافقان را عذاب نماید.» (۶۸) اما پیش از پرداختن به بحث «نفاق»، به موضوع «تقیه»، که ارتباط مستقیم با عنوان این بحث دارد، می‌پردازیم.

تقیه: این کلمه در لغت به معنای ترس است و در اصطلاح، گفتار یا عملی است که در حالتی خاص مانند اضطرار از شخص مؤمن به

خلاف اعتقاد او سر بزند به شکلی که به دلیل خوف از جان یا هر چیز دیگر، آنچه در درون به آن معتقد است آشکار نکرده، مخالف آن رفتار نماید. بنابراین، در نگاه اول ممکن است تقیه مشابه با نفاق به نظر برسد، اما از این نکته نباید غافل ماند که نفاق، کفر درون و تظاهر به ایمان است. در حالی که، در تقیه امر کاملاً برعکس می‌شود؛ یعنی ایمان در قلب جای گرفته، اما اقتضای شرایط و ترجیح حق، فرد را بر آن می‌دارد که ایمان خود را مخفی نماید.

نمونه‌ای از افرادی که تقیه آنان در قرآن نقل شده، مؤمن آل فرعون است. هنگامی که فرعون خطاب به اطرافیانش، از کشتن موسی عَلَيْهِ السَّلَام سخن می‌گفت، این فرد به سخن درآمده، مطالبی را در دفاع از حق و موسی عَلَيْهِ السَّلَام به زبان آورد. قرآن از حالت او در میان آل فرعون این‌گونه خبر می‌دهد: «مرد مؤمنی از آل فرعون، که ایمانش را مخفی کرده بود، گفت...» (۶۹) این آیه نشان می‌دهد که او از خاصان فرعون بود، اما بر اساس تقیه، ایمان خود به موسی عَلَيْهِ السَّلَام را اظهار نمی‌کرد. روایات متعددی از ائمه اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام عمل وی را تقیه شمرده، دلالت بر تأیید و مدح وی دارند. از جمله امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: «تقیه قسمتی از دین من و پدراتم است و کسی که تقیه نکند، دین ندارد. آن سیر خدا در زمین است؛ چرا که مؤمن آل فرعون اگر ایمانش را اظهار می‌کرد، به قتل می‌رسید.» (۷۰) همچنین از پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است: «صدیقان سه نفرند: حبیب نجار، که همان مؤمن آل یس است و حزقیل، که همان مؤمن آل فرعون است و علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام که افضل از آن‌هاست.» (۷۱)

نفاق: نفاق یعنی ادعای ایمان در عین کفر. وجود دوگانگی میان اعمال و اقوال (به عنوان نمایندۀ ظاهر) و درون و قلب (به عنوان نمایندۀ باطن). قرآن در اولین وضع ذکر گروه منافقان، ویژگی آنان را این‌گونه بیان می‌کند: «بعضی از مردم می‌گویند: به خدا و روز قیامت ایمان آورده‌ایم در حالی که مؤمن نیستند.» (۷۲) آیه با اینکه از لفظ منافقان استفاده نکرده، در مورد برخی از آنان؛ یعنی عبدالله بن ابی و امثال او نازل شده است. (۷۳) آنان در گفتار و ادعا مؤمن به خدا و روز قیامت هستند، اما قرآن آنان را تکذیب می‌کند؛ زیرا این گفته‌ها مخالف با اعتقاد قلبی آنان است. قصد آن‌ها از اظهار ایمان چیزی نیست جز اینکه با نزدیک شدن به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مؤمنان، علاوه بر برخورداری از جایگاهی مناسب، اسرار آنان را به کفار انتقال دهند.

صدق در هدف

یکی دیگر از معیارهای فعل صادقانه، آن است که هدف فاعل آن، فریب و به اشتباه انداختن طرف مقابل نباشد. با توجه به این معیار، لازمه‌ غیرصادق دانستن یک عمل آن است که علاوه بر

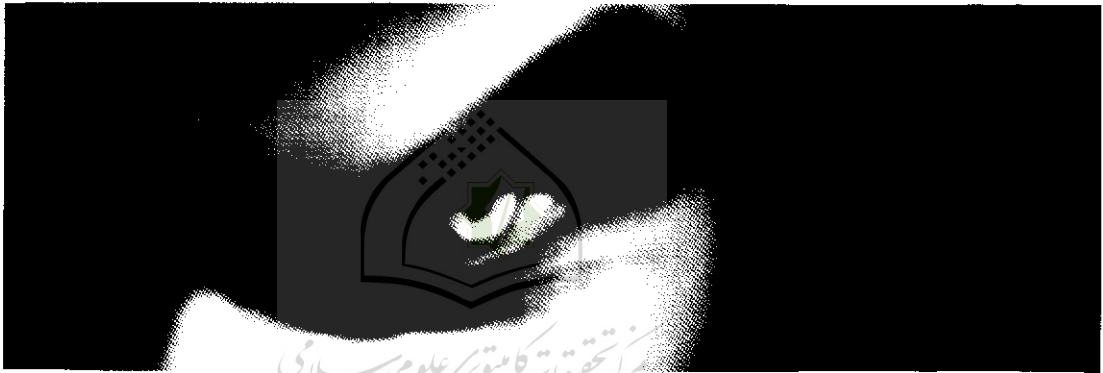
کذب فاعل، یعنی پنهان کردن حقیقت از دیگری، خبر او نیز کاذب یعنی غیر مطابق با واقع باشد. به عبارت دیگر، چنانچه شخص خبری نادرست را برای فردی دیگر به گونه‌ای جلوه دهد که او تصور کند آن خبر صادق است و در نتیجه آن را بپذیرد، آن شخص از «صدق در هدف» برخوردار نیست. چنان‌که فریب‌ها و نیرنگ‌های شیاطین و بسیاری از فریب‌های موجود در بین انسان‌ها دارای این دو ویژگی است.

فریب و حيله‌گری:

۱. **فریب شیطان:** شیطان به طور عام، و ابلیس به طور خاص، در رأس موجودات اهل فریب قرار دارند؛ زیرا او به هنگام خلقت آدم علیه السلام با سوگند به عزت خداوند، بر فریب دادن و گمراه ساختن ذریه او قسم یاد نموده و خدا نیز این مهلت را به او داده و مخالفتی نکرده است. او در روز قیامت نیز صریحاً به روش فریفتن خود، که همانا وعده دادن و عمل نکردن به آن است، اعتراف

عده‌ای از آنان گردید. (۷۶) قرآن عمل آنان را تجاوز به حرمت روز شنبه می‌نامد. (۷۷) حرص به صید ماهی موجب شد که آنان حفره‌ها و جوی‌هایی در کنار دریا ایجاد کردند که ماهی‌های روز شنبه از طریق آب به داخل آن‌ها می‌افتادند و این گروه فردای آن روز، یعنی یکشنبه به سراغ ماهی‌ها رفته، صیدشان می‌کردند و می‌گفتند: ما در روز یکشنبه - و نه شنبه - به صید مشغولیم. (۷۸)

از مصادیق فریبکاری در میان مردم، حيله‌گری در خرید و فروش، به ویژه کم‌فروشی است: «وای بر کم‌فروشان. آنان که چون چیزی به پیمانانه از مردم بگیرند تمام بگیرند و چون چیزی به پیمانانه یا وزن به مردم بدهند، کم بدهند.» (۷۹) آنان پیمانانه را به طور کامل ستانده، اما در برگرداندن معادل آن به مردم، آن‌ها را فریب داده، کمتر از مقداری که باید، به آنان می‌پردازند. در میان اقوام پیشین، قوم حضرت شعیب علیه السلام معروف به رعایت نکردن حقوق مردم و کم‌فروشی بوده‌اند. آنان با وجود بهره‌مندی فراوان از



نعم الهی و موعظه‌های مکرر پیامبرشان، همچنان این عمل را ادامه می‌دادند. (۸۰)

دو واژه مرتبط با فریب:

۱. **کید:** کید گونه‌ای از چاره‌جویی است (۸۱) که معمولاً بعد از تفکر و تدبیر صورت می‌پذیرد. (۸۲) این کلمه به خودی خود دارای بار ارزش معنایی نیست، بلکه با توجه به عملی که این نام را به خود می‌گیرد، می‌توان در مورد حسن و قبح آن سخن گفت. چنان‌که این کلمه هم درباره یکی از اعمال ابراهیم علیه السلام به کار رفته است: «به خدا سوگند نسبت به بت‌های بتان کید می‌ورزم بعد از اینکه برگشتید» (۸۳) و هم درباره به آتش انداختن آن حضرت توسط بت پرستان: «قصد کید نسبت به او داشتند پس ما آنان را زیان‌کارترین قرار دادیم.» (۸۴)

۲. **مکر:** مکر نیز مانند کید، پس از تدبیر و تفکر، بدون اینکه طرف مقابل بفهمد، علیه او انجام می‌گیرد. (۸۵) نیز گفته شده: به معنای جلوگیری از رسیدن طرف مقابل به مقصودش است. (۸۶) بسیاری از کاربردهای مکر، در قرآن مشابه کید است.

از مصادیق این کلمه در قرآن، گروهی از قوم ثمود هستند که تصمیم به قتل مخفیانه صالح علیه السلام و خانواده او در شب گرفتند و

می‌نماید: «چون امر به پایان رسد، شیطان گوید: خدا به شما وعده حق داد و من به خلاف حق وعده دادم و هیچ حجت و دلیل قاطعی برای شما نیاوردم. فقط شما را دعوت کردم و شما هم اجابت کردید. پس مرا سرزنش نکنید، بلکه خودتان را سرزنش کنید.» (۷۴) رمز موفقیت او در دنیا، با اغفال بندگان و زینت دادن مظاهر مختلف دنیا در چشم‌های آنان است، به گونه‌ای که تمام اسباب دنیوی و از جمله خودشان را طوری جلوه می‌دهند که در نظر اهل غفلت، مستقل در تأثیر محسوب می‌گردند و بدین ترتیب، خدا به فراموشی سپرده می‌شود. (۷۵)

۲. **فریب در میان انسان‌ها:** فریب‌های انسان‌ها، گاهی متوجه خداوند است و گاهی نسبت به انسان‌ها دیگر. نمونه گروه اول، در قرآن مجید، «اصحاب السبت»، یعنی گروهی از یهودیان هستند که در کنار دریا زندگی می‌کردند و به سبب اعمالشان، به فتنه و بلای الهی دچار شدند. خداوند آنان را از این گونه امتحان کرد که ماهی‌های موجود در ساحل شهر آن‌ها در روزهای شنبه به روی آب آمده، خود را ظاهر می‌کردند؛ به خلاف روزهای دیگر که حتی یک ماهی نیز نمی‌توانستند صید کنند. اما از آنجا که یهودیان در روز شنبه مجاز به صید نبودند، همین امر موجب لغزش

برای تبرئه خود، به دروغ نیز متوسل شدند: «گفتند: هم قسم شوید که به خدا سوگند به او و خانواده‌اش شیخون می‌زنیم و سپس به وارثش می‌گوییم که ما در محل قتل حاضر نبودیم و ما راستگو هستیم و مکر زدند و ما هم [در مقابل] مکر زدیم، به طوری که آنان نمی‌فهمیدند.»^(۸۷) توطئه آنان در مورد شیخون زدن به خانه صالح عليه السلام و به عهده نگرفتن این جرم پس از اتمام آن، مکر نام گرفته است.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- نساء: ۸۷.
- ۲- مولی محسن فیض کاشانی، الصافی فی تفسیر کلام‌الله، مشهد، دارالمرتضی النشر، ج ۱، ص ۴۴۳.
- ۳- محمدبن محمدرضا قمی مشهدی، (تفسیر) کنزالدقائق و بحرالفرائب، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۴۹۳.
- ۴- یونس: ۷۶.
- ۵- تحریم: ۶.
- ۶- سید محمدحسین طباطبائی، المیزان، ج سوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۷، ق: ۱۹، ص ۳۸۷.
- ۷- فاطر: ۳۱.
- ۸- قصص: ۷.
- ۹- قصص: ۱۳.
- ۱۰- قمی مشهدی، پیشین، ج ۱۰، ص ۴۲.
- ۱۱- یونس: ۴.
- ۱۲- فاطر: ۵.
- ۱۳- احقاف: ۱۷.
- ۱۴- ابن زن در منابع اهل سنت عایشه و در منابع شیعه ماریه قبطیه معرفی شده است. (فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج ۴، ص ۱۳۰ / مولی محسن فیض کاشانی، پیشین، ج ۳، ص ۴۲۳ / علی بن جمعه العروسی حویزی، نورالثقلین، ج دوم، قم، مطبعه العلمیه، ج ۳، ص ۵۸۱ / قمی مشهدی، پیشین، ج ۹، ص ۲۵۹ / سید محمدحسین طباطبائی، پیشین، ج ۵، ص ۱۰۴).
- ۱۵- نور: ۱۳.
- ۱۶- مولی محسن فیض کاشانی، پیشین، ج ۳، ص ۴۲۵.
- ۱۷- سید محمدحسین طباطبائی، پیشین، ج ۱۵، ص ۹۸.
- ۱۸- نور: ۱۲.
- ۱۹- فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج ۴، ص ۱۳۱.
- ۲۰- مولی محسن فیض کاشانی، پیشین، ج ۳، ص ۴۲۴.
- ۲۱- نور: ۱۶.
- ۲۲- نور: ۱۵.
- ۲۳- نساء: ۶۹.
- ۲۴- روم: ۴۷.
- ۲۵- فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج ۵، ص ۵۲۲.
- ۲۶- مریم: ۴۱.
- ۲۷- فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج ۳، ص ۵۱۶.
- ۲۸- مریم: ۵۴.
- ۲۹- علی بن جمعه العروسی حویزی، پیشین، ج ۳، ص ۳۴۱.
- ۳۰- انعام: ۷۶.
- ۳۱- علی بن جمعه العروسی حویزی، پیشین، ج ۱، ص ۷۳۸ / السید هاشم الحسینی بحرانی، البرهان فی تفسیرالقرآن، تهران، بعثت، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۴۳۹.
- ۳۲- انعام: ۸۳ / قمی مشهدی، پیشین، ج ۴، ص ۳۷۱.
- ۳۳- سید محمدحسین طباطبائی، پیشین، ج ۷، ص ۱۸۷.
- ۳۴- یوسف: ۷۲، ۷۰.
- ۳۵- مولی محسن فیض کاشانی، پیشین، ج ۳، ص ۳۳ / قمی مشهدی، پیشین، ج ۶، ص ۳۴۱ / سید محمدحسین طباطبائی، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۶۳.
- ۳۶- قلم: ۱۰.

- ۳۷- فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج ۵، ص ۳۲۲ / قمی مشهدی، پیشین، ج ۱۳، ص ۳۸۰.
- ۳۸- سید محمدحسین طباطبائی، پیشین، ج ۲۰، ص ۲۹.
- ۳۹- یونس: ۱۷.
- ۴۰- نحل: ۳۹، ۳۸.
- ۴۱- مائده: ۱۸.
- ۴۲- حجرات: ۶.
- ۴۳- سیدالهاشم الحسینی بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۲۰۵.
- ۴۴- سید محمدحسین طباطبائی، پیشین، ج ۱۸، ص ۳۳۸.
- ۴۵- نمل: ۲۱.
- ۴۶- نمل: ۲۷.
- ۴۷- محمدحسین فضل‌الله، من وحی القرآن، ج سوم، بیروت، دارالزهراء للطباعة و النشر والتوزیع، ۱۴۰۵، ج ۱۷، ص ۲۲۳.
- ۴۸- یوسف: ۱۷، ۱۶.
- ۴۹- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن، بیروت، دارالقلم، ۱۴۱۶، ق: ۱، ص ۴۷۸.
- ۵۰- منافقون: ۱.
- ۵۱- فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج ۵، ص ۲۹۱.
- ۵۲- مولی محسن فیض کاشانی، پیشین، ج ۵، ص ۱۷۷ / سیدهاشم حسینی بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۳۳۷.
- ۵۳- عنکبوت: ۳، ۲.
- ۵۴- فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج ۴، ص ۲۷۲.
- ۵۵- اعراف: ۲۱.
- ۵۶- بقره: ۱۷۷.
- ۵۷- سید محمدحسین طباطبائی، پیشین، ج ۱، ص ۴۶۳.
- ۵۸- محمدجواد مغنیه، الکاشف، ج سوم، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۲۶۹.
- ۵۹- علی بن ابراهیم بن هشام قمی، تفسیر القمی، ج سوم، قم، مؤسسه دارالکتاب للطباعة و النشر، ج ۱، ص ۲۴.
- ۶۰- محمدجواد مغنیه، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۹.
- ۶۱- علی بن ابراهیم قمی، پیشین، ج ۱، ص ۳۷ / مسعودبن عیاش السلمی، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۱۶ / فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج ۳، ص ۸۰ / مولی محسن فیض کاشانی، پیشین، ج ۲، ص ۲۸۷ / علی بن جمعه العروسی حویزی، پیشین، ج ۲، ص ۲۸۰ / قمی مشهدی، پیشین، ج ۵، ص ۵۶۸.
- ۶۲- انبیاء: ۹، ۷.
- ۶۳- فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج ۴، ص ۳۹ / سید محمدحسین طباطبائی، پیشین، ج ۱۴، ص ۲۷۷.
- ۶۴- صافات: ۱۷۱-۱۷۳.
- ۶۵- قصص: ۷.
- ۶۶- فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج ۴، ص ۲۱۵.
- ۶۷- یونس: ۲۲.
- ۶۸- احزاب: ۲۴.
- ۶۹- غافر: ۲۸.
- ۷۰- فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج ۴، ص ۵۲۰.
- ۷۱- السیدهاشم الحسینی بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۹۵.
- ۷۲- بقره: ۸.
- ۷۳- فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج ۱، ص ۴۵.
- ۷۴- ابراهیم: ۲۲.
- ۷۵- سید محمدحسین طباطبائی، پیشین، ج ۱۲، ص ۴۳.
- ۷۶- سید محمدحسین طباطبائی، پیشین، ج ۸، ص ۳۰۸.
- ۷۷- اعراف: ۱۶۳.
- ۷۸- محمدجواد مغنیه، پیشین، ج ۳، ص ۴۱۰.
- ۷۹- مصطفین: ۳، ۱.
- ۸۰- شعراء: ۱۸۱-۱۸۳.
- ۸۱- راغب اصفهانی، پیشین، ص ۷۲۸.
- ۸۲- الحسن بن عبدالله العسکری ابوهلال، الفروق اللغویه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۱، ق: ۱، ص ۲۸۹.
- ۸۳- انبیاء: ۵۷.
- ۸۴- انبیاء: ۷۰.
- ۸۵- الحسن بن عبدالله العسکری ابوهلال، پیشین، ص ۲۹۰.
- ۸۶- راغب اصفهانی، پیشین، ص ۷۷۲.
- ۸۷- نمل: ۴۹، ۵۰.